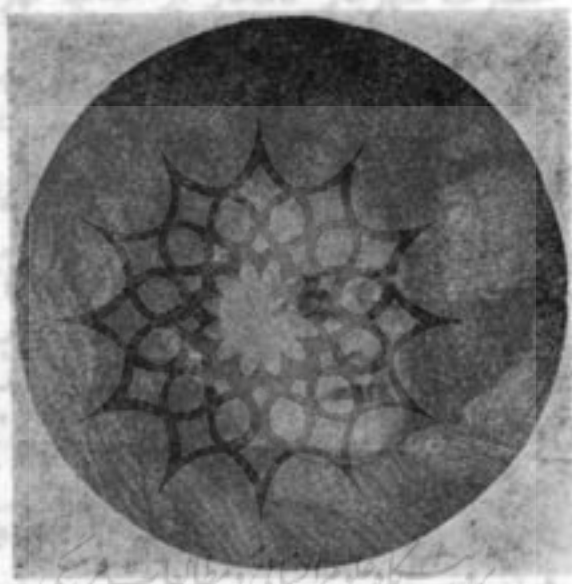


دکتر محمد وحید دستگردی

نویسندگان در نقش روانشناسان

(۷)

مادام دافنه دوموریه



مادام دافنه دوموریه از جمله نویسندگان است که بسیار مورد توجه مردم جهان قرار گرفته و داستانها و آثار وی خریداران فراوان داشته است. وی نیز در آثار خود به ریشه‌های رفتار آدمی توجه داشته و با کنجکاوی و دقت آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. نامبرده بمنظور شناخت بهتر رفتار آدمی آثار فروید، یونگ، آدلرو سایر روانشناسان را دقیقاً مطالعه کرده است. نویسنده در سال ۱۹۰۷ در لندن چشم بجهان گشود. از کودکی به

نویسندگی و آثار ادبی علاقه پیدا کرد. پدرش از صاحب‌نظران فن تأثر بود. مادام موریه عاشق طبیعت و تنهایی و سکوت بود و وقتی پدرش متزلی بیلاقی در حومه لندن خرید نامبرده بسیار خوشحال شد چون این کار پدر در زندگی ادبی و خصوصی دختر تأثیر فراوان گذاشت. در یکی از روزها که در ساحل آرام دریا نفرج می‌کرد چشمش به کشتی کوچک متروکی بنام ژان اسلید افتاد. ژان اسلید مادر مردانی بوده است که این کشتی را ساخته و پیکره مادرشان را در جلوی کشتی نصب کرده بودند و با این کشتی در دریا کار می‌کردند. خانم موریه وارد کشتی شد و همه قسمت‌های آن را به دقت ملاحظه کرد و ضمن اینکه پیش خود مجسم می‌کرد چه به روزگار خانم اسلید و خانواده‌اش آمده است و دست روزگار با آنها چه بازی کرده است طرح اولین داستانش را بنام «روح مهربان» در انداخت و در اینوقت که از عمرش بیست و سه سال می‌گذشت شروع به نوشتن آن کرد و یکسال بعد آنرا منتشر نمود.

در اثر یکی از آن اتفاقات خوشایند که در زندگی واقعی اتفاق می‌افتند لکن هنگامیکه در داستانها اتفاق افتند منتقدان ادبی از آن با تأثر و تأسف یاد میکنند این داستان که برای خوانندگان تصورات و تخیلات بسیار بدیع و دل‌انگیز به ارمغان آورد برای زن نویسنده جوان که هنگام نوشتن روبرو ساحل پست و بلند می‌نشست این تصورات به واقعیت پیوست. یکی از افسران هنگ جاویدان که بعداً به لقب «سر» ملقب گردید این داستان را خواند و چنان تحت تأثیر آن فرار گرفت که مشتاقانه با گرفتن رخصتی به اقامتگاه نویسنده رفت و او را ملاقات کرد. ضمن این ملاقات بود که عاشق خانم نویسنده شد و چند ماه بعد با او ازدواج کرد.

در سالهای بعد خانم موریه داستانهای متعددی نوشت که مهمترین آنها

مقاله و نمایش‌نامه‌ها و تئاتر و غیره به نگارش می‌پرداخت.

عباوتیندا لوزن فیخطانفجاسطائیکا ، (۱۹۳۷) ، اریبه کاک (۱۹۳۸) ، ژرژ الیه پادشاه (۱۹۴۶) ، پش همویک ، راتیل (۱۹۵۱) ، هر دو سوی او قیانوس اطللس خو لاند گمان فراوی لاشی ، آنرا پلوردا مکور میخوانند . یکی از دوستان آن پر و پسا هر سطح انگلیسی با او گفتند . من در آن کتاب را آنقدر خواندم که اکنون سر تا سر آنرا بخط به خط و از حفظ می دانم . هر نویسنده ای که بتواند در خوانندگان چنین جذبیه و شیوع می جوید آورد نویسنده ای پایدار و جاویدان خواهد بود و بخونه بنادام مولای بود طول زندگی ادبی اش از عهدۀ این مهم به نحو احسن برآمده است . در آن آرزو سه تمة و یک رتبه و دو سه هاند

شاه ای خاتم مولایه اعلت نواتائی فوق العاده در بیان مطلب و تلفیق کلمات ، لغت و تخیل و وسیع لغوی او بیش و بطریق دیگر و آشناسوی خارق العاده در شناخت رفتار آدمی و ملامت و موانع مایوس کننده ای که در سر راه اغلب نویسندگان بوده ملاحظه نشده است . اما آنکه نویسنده ای کاملاً موفق بوده لیکن از غرور و تکبر بیخبر باشد مانده و هر گاه راجع به کارهای ادبی اولیه اش صحبت می کند در نهایت تواضع و فروتنی می گوید . من فقط احساس می کردم داستان نویسی را دوست دارم و به خاطر همین علاقه داستانهای خود را نوشتم . این نوع برداشت این فکر را در انسان بوجود می آورد که داستان نویسی کاری بسیار آسان است و هر کس را که همتش آن را بیرون تواند آمد در حالیکه ابدأ چنین نیست و بسیاری از کسانی که در این راه قدم گذاشتند در نهایت یأس و ناامیدی آنرا رها کردند .

بنسبت اختلاف مولایه یک داستان را در طول شش ماه می نوشتم اما پیش از آنکه به نوشتن آغاز کند یکسال در بارۀ داستان فکرمی کرد ، مضمون و قهرمانان آن را در ذهن خود می پرورانید و خلاصه فصل ها را تهیه و آماده می کرد . برای او هم مانند سایر داستان نویسان آسان نیست که مشخص کند داستانهایش از کجا

کجا مشتاق میگیرند؟ بقول خود کن ای کجایم که بایک چهارم، یک آخیلانی و حتی
 یک فکر می تواند بگذار یک عقیده و در مزرعه فکر بنشانند تا این اقدی و میانداری
 نکه در آن زمین آکاشته شده است مندی بصورتی تحقیقه باقی می ماند و آنگاه نمو
 می کند و به سطح ضمیمه آنگاه می آید. هنگامیکه خلاصه داستان آساره شد
 کوشش بود ریخ روزی آنرا منظور نگارش داستان آغاز می شود. خانم موریه
 می گوید در این وقت باید توجه خود را کاملاً معطوف به نوشتن کنید، هرگز
 مایوس و نا امید نشوید و آن مقدار از داستان را که هر روز باید بنویسید
 تمام کنید. هر روز باید شایسته آن را بنویسید تا آنکه تمام آن را بنویسید
 مدتی در روز به این است و پنج سال از عمر خود را در یک خانه اشرافی در
 منطقه ای بنام منابلی گذرانید. این خانه بر بالای تپه ای مشجور در نزدیکی ساحل
 بنا شده بود. خوانندگان آثار موریه این خانه را به اشتباه با ماندرلی که
 قرارگاه داستان جاویدان و فراموش نباشدنی ربه کا است یکی دانسته اند. این
 جماعه و دیشب من خواب دیدم گبه دوباره به ماندرلی رفته ام، در نزد صدها
 هزار خواننده آثار موریه در اطراف و اکناف جهان جمله ای آشناست.
 منابلی و محیط اطراف آن قرارگاه تعدادی از بهترین داستانهای خانم
 موریه بوده است. خانم موریه به این ناحیه فوق العاده علاقه داشته و مناظر
 طبیعی و وحشی خط ساحلی و زمینهای بایر آنرا با قلم شویایش چنان تصویر
 کرده که میلیونها نفر از خوانندگان آثارش که در تخیل و اندیشه به این منطقه
 سفر کرده اند آنرا کاملاً واقعی و مسلم پنداشته اند. خانم موریه پس از مرگ
 شوهرش در سال ۱۹۶۵ تنها زندگی کرده است. سه فرزندش ازدواج کرده اند.
 وی اوقالش را اکنون در نوشتن، قدم زدن در بیشه های واقع در بالای تپه ها،
 مطالعه و تماشا ی تلویزیون بهنگام شب صرف می کند:

پس از ترك منابلی در ناحیه کیل مارث در خانه‌ای رحل اقامت افکند که ساختمانهای اطراف آن یادگارهای قرن چهاردهم بودند. وی به خانه‌های قدیمی خیلی علاقه داشت و هنگامیکه به این خانه تازه آمد برای پیدا کردن مالکان سابق آن به تحقیق پرداخت. تحقیقات خانم موریه نشان داد که اولین مالک خانه شخصی بنام روجر کیل مارث بوده است که این ناحیه هم بنام او خوانده شده است و آخرین ساکن این خانه که چند سال قبل از آمدن خانم موریه به این منزل آنجا را ترك گفته بوده است يك متخصص بیوشیمی بوده است یکی از زبر زمین‌های خانه که از زبر خاک بیرون آورده شده بود زمانی بعنوان آزمایشگاه مورد استفاده بوده است. در دهکده همجوار نمازگاهی وجود داشته که پس از انحلال معابد به خرابه تبدیل شده بود. تخیل و اندیشه خانم دافنه در اطراف این مسائل و موضوعات به کنکاش میپرداخت. پیش خود فکر میکرد که آیا بین نمازگاه و خانه قدیمی ارتباطی موجود بوده است و چه می‌شد اگر دانشمندی داروئی اختراع میکرد و شخص می‌توانست با خوردن آن دارو از لحاظ زمان به قرن چهاردهم بازگردد؟ حاصل تفکرات او در این باب داستانی است بنام «خانه ساحلی» و کسانی که این داستان را خوانده‌اند می‌دانند مرد جوانی که تصمیم گرفت زمان را مورد تجربه قرار دهد بساچه وقایعی رو برو گردید. به آنها که این کتاب را نخوانده‌اند توصیه می‌شود آنرا بخوانند چون خواننده از خواندن این کتاب و دنبال کردن اثرات روانی داروی اختراعی تصور شده روی مرد جوان و همسرش لذت فراوان خواهد برد.

خانم موریه علاوه بر داستانهایش، تعدادی افسانه‌های کوتاه بسیار جالب و زندگی‌نامه‌های فراموش‌ناشدنی نوشته و از خود به یادگار گذاشته است.



داستان معروف به «جرالد» مطالعه اوست راجع به پدرش و داستان «موریه‌ها» سرگذشت سه نسل از هنرپیشگان و نویسندگان و هنرمندان را بهم ارتباط میدهد؛ وی همچنین نامه‌های پدر بزرگش جورج دوموریه را که هنرمند و نویسنده‌ای با ذوق بوده چاپ و منتشر کرده است.

خانم موریه در آثارش زمان و مکان را دقیقاً مورد توجه قرار داده و احساس او نسبت به زمان و مکان بسیار وسیع و پخته بوده است. هنگامیکه از مکانهای تاریخی چه در وطن و چه خارج از وطن دیدار می‌کند نمی‌تواند جلوی کنجکاوی طبیعی خود را درباره مردمی که زمانی در آن مکانها زیست می‌کرده‌اند بگیرد و حاصل تفکرات و تحقیقات او در باب این موضوعات نگارش داستانهای در مورد شخصیت‌هایی است که برای او و برای خوانندگانش واقعیتی انکار ناپذیر داشته‌اند. دوازده ماهی را که او صرف تحقیق و تفکر درباره قهرمانان داستان، زندگی و انگیزه‌های آنها می‌کند هرگز نباید تلف شده بحساب آورد چون هنگامیکه قلم بر میدارد که داستان را بنویسد از تواناییها، ضعف‌ها، امیدها و قابلیت قهرمانان برای انجام دادن کارهای خوب و بد کاملاً آگاه و مطلع است. مانند یک روانکاو برجسته و فوق‌العاده علاقمند و عاشق حرفه خود درمسند قضاوت نمی‌نشیند بلکه اطلاعات بدست آمده را مورد تجزیه و تحلیل و ترجمه و تفسیر قرار می‌دهد و قضاوت را بعهده خوانندگان واگذار می‌کند:

بعضی از روانکاوان معتقدند که هر چیزی که نویسنده می‌نویسد علی‌الاصول جزئی از تجارب ضمیر آگاه و یا ناآگاه اوست و بیرون آوردن آنها از ذهن و روی کاغذ ریختن آنها به حل مسأله و یا مشکلی که در ضمیر ناخودآگاه است کمک می‌کند. بهمین دلیل خوانندگان گاهی اوقات مسائل خود را تشخیص

می دهند و بامشاهده کسب‌بافتی که بین مسائل خود و مسائل قهرمانان افسانه‌ای می‌بینند موفق می‌شوند بعضی از مسائل و مشکلات خود را حل و فصل نمایند، اشتغال ذهنی خانم موریه نسبت به خانواده‌اش چه در گذشته و چه در زمان حال یکی از دلایلی است که به عقیده نگارنده داستانها و زندگی‌نامه‌های او را تا این حد وسیع مشهور و مردم‌پسند ساخته است. احساس وجود تشابه با خانواده از علاقه و رغبتی که او از لحاظ متعلق بودن به گذشته و حال دارد سرچشمه می‌گیرد و بگفته خود او این علاقه و رغبت در سرشت و طبیعت آدمی بسیار عمیق و ریشه دار است.

به عقیده نگارنده حقیر این علاقه و رغبت نوعی انگیزه است که با گذشت عمر نیرو و قدرت بیشتری پیدا می‌کند. این علاقه و رغبت در دست یک نویسنده متبحر و با ذوق می‌تواند به نیروئی عظیم در جهت متفق و متحد ساختن خوانندگان که از لحاظ اندیشه و ادراک جنبه‌های مشترکی دارند تبدیل شود و آنها را در یافتن معنای حیات و هدف زندگی کمک بسیار نماید. ما ممکن است از خواندن داستان محظوظ شویم لکن آنچه بیشتر از همه در ذهن باقی می‌ماند قهرمان پردازی و احساس عدم وجود زمان و گذشت زمان است که نویسنده‌گانی در حد و پایه خانم موریه می‌توانند از عهده پرداختن آن بیرون آیند.